

بررسی تطبیقی اندیشه‌های امام خمینی و عملکردهای هاشمی رفسنجانی در زمینه مبارزه مسلحانه و حمایت از منافقین

صادق علی پور

ما همیشه نظر امام را از نظر خودمان صائب‌تر می‌دانسته‌ایم...

هاشمی رفسنجانی

چکیده

هاشمی رفسنجانی در طول سالیان مبارزه، به حرکت‌های مسلحانه و اقدام علیه رژیم طاغوتی اعتقاد داشته و اقداماتی را در این زمینه صورت داده است. وی در کنار مخالفان مذهبی متمایل به مبارزات مسلحانه مانند هیئت‌های مؤتلفه اسلامی و همچنین در کنار سازمانی التقاطی مانند مجاهدین خلق (منافقین) نیز حضور داشت و از آنها حمایت‌های فراوانی نمود. ایشان تنها فرد مؤثر و همکار در زمینه حمایت از منافقین در روزگار پیش از پیروزی انقلاب نبودند بلکه بسیاری از روحانیون برجسته مبارز نیز همین مرام و عملکرد را نشان دادند. نکته قابل توجه در این زمینه اختلاف نظر آشکار امام خمینی (رحمت‌الله) با طیف اکثریت روحانیون مبارز می‌باشد. امام به مبارزه مسلحانه علیه رژیم اعتقادی نداشت و آن را مایه هرج و مرج جامعه و مضر برای نهضت می‌دانستند. درستی نظر امام در این زمینه با توجه به تبعید طولانی مدت ایشان و اشتباه در بینش و عملکرد





طیف وسیعی از روحانیون از جمله آقای هاشمی رفسنجانی به رغم آگاهی برخی از آنان نسبت به انحرافات سازمان مجاهدین و اطلاع از نظر نامساعد امام در زمینه اصل مبارزه مسلحانه و حمایت از سازمان مذکور، نکته مهمی است که باید به روشنی در واکاوی تاریخ انقلاب اسلامی برجسته شود.

کلیدواژه‌ها: امام خمینی، هاشمی رفسنجانی، مبارزه مسلحانه، مجاهدین خلق (منافقین).

مقدمه

مقوله مبارزه مسلحانه، یکی از چالش‌برانگیزترین صفحات تاریخ دوران معاصر است. مقوله‌ای که با موضوعاتی بحث‌برانگیز از قبیل جان و مال مردم، هرج و مرج، امنیت و آرامش جامعه و مشروعیت و نتیجه مفید رابطه تنگاتنگی دارد. یکی از اسامی برجسته در میان روحانیون طرفدار نهضت امام خمینی که در این زمینه به فعالیت پرداخته است، آقای هاشمی رفسنجانی است. از آنجا که برخورد جمعی از مبارزین روحانی ایران در موضوع مبارزه مسلحانه با نظر مرجعیت دینی و سیاسی نهضت یعنی حضرت امام خمینی (ره) تفاوت‌هایی داشته است، ضروری است که این مسئله مورد مذاقه قرار گیرد. از این روی، در این مقاله ابتدا به اقداماتی که هاشمی رفسنجانی در این زمینه صورت داده پرداخته می‌شود تا تصویر شفافی از فعالیت‌های ایشان به دست آید. سپس اندیشه‌های هاشمی رفسنجانی در این زمینه نقل و نقد می‌شود. پس از آن اندیشه‌های امام (ره) در این مورد ارایه شده و سعی می‌شود که نظریات و اقدامات هر دو مقایسه شود. آنچه در این نوشتار آمده هیچ‌گونه هدف سیاسی را دنبال نمی‌کند و صرفاً تحقیقی علمی و تاریخی است. در این مقاله هیچ‌گونه بی‌احترامی صورت نگرفته و سعی گردیده تا با انصاف کامل و بدون جنجال و هیاهو واقعیت تاریخی اذعان شده مورد بررسی قرار گیرد.

هاشمی رفسنجانی و مبارزه مسلحانه

بنابر آنچه در کتاب‌های خاطرات آقای هاشمی رفسنجانی بیان شده و همچنین با اتکا به منابع دیگر، ایشان فعالیت‌ها و حمایت‌هایی در مورد مبارزه مسلحانه داشته‌اند. بیشترین این حمایت‌ها در مورد منافقین (سازمان مجاهدین خلق) بوده است. ایشان در کتاب *دوران مبارزه* بیان می‌دارند که:

در مبارزات مجاهدین خلق هم شماری از روحانیون کمک و حمایت می کردند، با دیدگاه‌ها، انگیزه‌ها و مواضع گوناگون. از آقای طالقانی که به اینها بیشتر خوش بین بودند تا دیگران... من خودم هم حمایت‌هایی کردم و گرفتاری‌هایی برایم پیش آمد...^۱

در میان اعترافات و حید افراخته نیز می توان به موارد مهمی از کمک‌های مالی و تبلیغاتی از سوی آقای هاشمی رفسنجانی اشاره کرد. و حید افراخته یکی از سران سازمان مجاهدین خلق بود که پس از دستگیری توسط ساواک، اطلاعات بسیاری را در مورد این سازمان و حمایت‌کنندگان آن بر ملا کرد. در کتاب *دوران مبارزه* در مورد اعترافات و حید افراخته آمده است:

پس از انشعاب مجاهدین و درگیری‌های داخلی آنها و کشتن و لو دادن یکدیگر، و حید افراخته هم ضعف نشان داد و هر چه می دانست (و زیاد هم می دانست) گفت و همه سرنخ‌ها به دست رژیم افتاد...^۲

و در جای دیگر در مورد اعترافات و حید افراخته می گویند:

[پس از دستگیری] علاوه بر اهانت و شکنجه، آنچه سختی این زندان را مضاعف می کرد، انحراف عقیدتی مجاهدین و ارتداد آنها بود. اعترافات بدی هم و حید افراخته علیه من کرده بود که من قبول نمی کردم و باز جو تلاش می کرد اعتراف بگیرد...^۳

و همچنین در بخش اسناد و در مورد سند اعترافات و حید افراخته در پاورقی آورده است:

اظهارات و حید افراخته مستدل و مستند نبود و طبعاً برای من خیلی آسان، انکارپذیر بود. چون او نمی توانسته سندی ارایه نماید. فقط ادعا بوده است.^۴

اعترافات و حید افراخته هرگز از سوی هاشمی رفسنجانی تکذیب نشده است. بلکه حتی با دقت در واژگان انتخاب شده توسط ایشان می توان دریافت که اعترافات و حید افراخته را خدشه‌دار ندانسته‌اند و تنها در برابر بازجویان ساواک سعی در انکار آن داشت که این امر نیز طبیعی است و تقریباً واکنش هر فرد در چنین مقامی است.

۱. علی اکبر هاشمی رفسنجانی، *دوران مبارزه*، ص ۲۴۹.

۲. همان، ص ۲۴۶.

۳. همان، ص ۲۹۵.

۴. علی اکبر هاشمی رفسنجانی، *دوران مبارزه*، اسناد، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۶، ص ۱۰۵۴.





امام (ره) اساساً مبارزه مسلحانه را برای نهضت خود نه تنها لازم نمی‌دانستند بلکه از آغاز، خطرات آن را گوشزد نموده و از آن نهی کرده‌اند. نهی هیئت‌های مؤتلفه اسلامی از اقدامات مسلحانه - که هاشمی رفسنجانی نیز از آن اطلاع داشت - با دلایلی که هیچ کدام دارای قید ایدئولوژی و مرام خاصی نیست، نشان می‌دهد حضرت امام مبانی مستحکمی در رد آن داشته‌اند

بنابراین تکذیب اتهامات در برابر بازجویان ساواک - با توجه به ادعان هاشمی، به داشتن ارتباط و کمک به مجاهدین خلق پس از انقلاب - نمی‌تواند به عنوان تکذیب واقعی آنها تلقی شود. در نتیجه طبیعی است که اگر آقای هاشمی رفسنجانی ادعاهای وحید افراخته را دروغ می‌دانستند بایستی در سالیان پس از انقلاب، به طور رسمی آن را تکذیب می‌نمودند در حالی که چنین چیزی رخ نداده است. بنابراین با توجه به اینکه ایشان در مورد این اعترافات گفته‌اند: «وحید افراخته... هر چه می‌دانست (و زیاد هم

می‌دانست) گفت و همه سرخ‌ها به دست رژیم افتاد»، می‌توان برداشت کرد که ایشان این اعترافات را صحیح می‌دانستند. توضیحات وی در بخش اسناد نیز دلالتی بر تکذیب مفاد اعترافات وحید افراخته ندارد. زیرا ایشان به جای دروغ خواندن این ادعاها تنها گفته‌اند که این مطالب «به سادگی برایم انکار پذیر [و نه دروغ] بوده است» زیرا افراخته مستندات برای اثبات ادعاهای خود نداشت. در اعترافات وحید افراخته آمده است:

این فرد [هاشمی رفسنجانی] از سمپات‌های مهم گروه در میان آخوندها می‌باشد و حداقل یک بار ۱۰۰ هزار تومان به گروه کمک مالی کرده است. در عین حال از نظر تبلیغ برای مجاهدین نیز در میان مذهبی‌ها و روحانیت و یا جمع‌آوری اخبار و اطلاعات و کمک‌های دیگر نیز برای گروه مهم بوده و از او به عنوان حلقه رابط مجاهدین با مذهبی‌ها، آخوندها و بازاری‌ها استفاده کرده‌اند. نظر گروه نسبت به او مثبت بود در زندان مقاومت زیادی کرده، بسیار فعال است، کسی نیست که دست از مبارزه بکشد... محافظه کار نیست و می‌توان گفت از چپ‌ترین آخوندهاست و به مبارزه مسلحانه کاملاً اعتقاد دارد... اسم او به عنوان سمپات مجاهدین از شهریور ۵۰ بر سر زبان‌ها بود...^۱

در لابه‌لای کتاب *دوران مبارزه هاشمی رفسنجانی* نیز می‌توان ردپایی از این کمک‌ها

رایافت. برای نمونه ایشان در سفری که به آلمان داشته‌اند به سمپات‌های مجاهدین کمک‌های مالی نموده‌اند:

در آخن مرکزی بود که طارمی در آنجا بود و از قبل با او آشنایی داشتم. اینها با گروهی فعالیت داشتند. در یکی از خوابگاه‌های دانشجویی وابسته به کلیسا آپارتمان کوچکی داشت... که ما هم وارد بر آنها شدیم. (اینان) در آن زمان از سمپات‌های مجاهدین بودند؛ گروه بدی هم نبودند. در حل پاره‌ای از مشکلات مالی، کمکی هم از همان امکاناتی که در اختیار داشتم به آنها کردم.^۱

ایشان در جای دیگر و پس از آزادی از زندان در آشنایی با اعضای این سازمان اظهار می‌کنند:

ارزیابی مثبتی از اینها داشتم؛ نقطه ضعف قابل ملاحظه‌ای به نظر نرسید. بیرون هم که آمدم در موضع حمایت از این جریان بودم. آن روزها جلسه‌ای داشتیم با دوستانی از مؤتلفه مثل عزت‌الله خلیلی، جواد رفیق دوست و توکلی که پیش از این در مقام ایجاد تشکیلات بودیم. از این پس روش دیگری پیش گرفتیم، با این قرار و تصمیم که تشکیلات جدیدی درست نکنیم و بگذاریم نیروها به اینها (مجاهدین خلق) بگردند. خلاصه سیاست کلی ما حمایت از آنها شد، بدون وابستگی حزبی و گروهی و رفتن در تشکیلاتشان.^۲

ذکر این نکته قابل توجه است که آقای هاشمی رفسنجانی خود را در سال‌های مبارزه، فردی معتقد به کار تشکیلاتی معرفی نموده است.^۳ بنابراین چنین شخصی که به شدت برای کار تشکیلاتی در امر مبارزه اهمیت قائل است، در موضع حمایت از سازمان مجاهدین خلق، از تصمیم خود برای ایجاد تشکیلات چشم‌پوشی نموده است و این حاکی از اوج حمایت ایشان از این سازمان می‌باشد به نحوی که به گفته خود اجازه می‌دهد دیگر نیروها به سازمان مجاهدین بپیوندند. بنابراین بایستی «بگذاریم نیروها به اینها بگردند» چیزی فراتر از «عدم مخالفت صرف» معنا می‌شود.

همچنین ایشان در سال ۵۴ و در مورد جلسه ملاقات با امام (ره) در نجف اظهار می‌دارند:

۱. همان، ص ۲۸۷.

۲. همان، ص ۲۵۸-۲۵۷.

۳. برای نمونه رک: همان، ص ۱۸۵، ۲۱۷، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۳۶ و ۳۳۷.





من خودم وقتی در سال‌های اول، اینها [مجاهدین خلق] ضربه خوردند، در نامه‌ای از امام خواسته بودم که تأییدشان کنند و تأکید داشتم که اینها بچه‌های خوبی هستند. اما امام تأییدی نفرمودند... ولی سال ۵۴ که رفتم نجف خدمت ایشان، گفتم: «تا به حال ما اصرار داشتیم شما به شکلی اینها را تأیید کنید ولی شما موافقت نفرمودید... ما سه، چهار سالی به اینها کمک کردیم، حالا می‌بینیم سر از کفر درمی‌آوردند...»^۱

از جمله مواردی که در مورد کمک‌های هاشمی رفسنجانی به منافقین (سازمان مجاهدین خلق) می‌توان شمرد، حمایت‌های مالی، آن هم از وجوهات شرعی است. در مرداد سال ۸۸ حجت‌الاسلام والمسلمین سید حمید روحانی طی یک سخنرانی در شهرستان خمین در مورد کمک‌ها و حمایت‌های آقای هاشمی از سازمان مجاهدین خلق گفت:

ایشان با همه قدرت به حمایت از سازمان منافقین برخاست، از آنها حمایت کرد و آنها را تقویت کرد، بهترین جوانان مسلمان را تشویق کرد که به سازمان بپیوندند و در مقابل نظر امام ایستاد. من یادم است که در سال ۱۳۵۴ آقای هاشمی رفسنجانی را در لبنان دیدم هم ایشان با لباس شخصی بود هم من با لباس عربی؛ با چفیه و دشداشه و عینک دودی بودم؛ لبنان محیطی جاسوسی بود جاسوس‌های شاه در آنجا قوی بودند اگر با لباس روحانی می‌رفتم در خطر بودم هر وقت به لبنان می‌رفتم تا کتابی چاپ کنم یا در آنجا کاری داشتم با لباس مبدل می‌رفتم. ایشان من را شناخت، من ایشان را شناختم و بعد از ۱۰ سال که همدیگر را ندیده بودیم با هم خوش و بش و حال و احوال کردیم بعد ایشان گفتند: «من [به] نجف رفته بودم خدمت امام رسیدم به امام عرض کردم: من پارسال هم به قصد آمدن به نجف از ایران بیرون آمدم ولی نتوانستم ویزای عراقی بگیرم و امسال موفق شدم ویزای عراقی گرفتم و برای ملاقات شما آمدم پارسال به یک قصد آمدم امسال به قصد دیگری آمدم، پارسال ... یعنی در سال ۱۳۵۳ «آمدم که از شما در حمایت از سازمان مجاهدین خلق اعلامیه بگیرم و امسال آمدم بگویم ما اشتباه کرده



بودیم شما درست می‌فرمودید» حالا سال ۵۳، سالی بود که سازمان منافقین تغییر ایدئولوژی داده، ماهیتش را بر ملا گردیده، بسیاری از آنان، کمونیست شده‌اند، بچه‌مسلمان‌ها را کشته‌اند، آن جنایات را کرده‌اند...»^۱

چندی بعد از سوی دفتر هاشمی جوابیه‌ای خطاب به حجت‌الاسلام سید حمید روحانی منتشر شد که در مورد موضوع مربوطه آورده بود:

و اما داستان حمایت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی از منافقین (مجاهدین خلق) در دوران مبارزه، اولاً چیزی نیست که شما کشف کرده باشید. این مطلب خیلی مفصل‌تر در خاطرات دوران مبارزه شخص ایشان آمده و در مصاحبه‌ها و سخنرانی‌هایشان بارها تکرار شده است، ثانیاً حمایت از سازمان مجاهدین خلق در سال‌های ۵۲-۱۳۴۸، منحصر به چند نفری که اسم برده‌اید، نیست. آن زمان بسیاری از پیشگامان مبارزه (جز معدودی) از آنها حمایت می‌کردند... ثالثاً... نشان از صداقت ایشان با امام و شجاعت ایشان در پس گرفتن آن حمایت‌هاست...^۲

و در ادامه آورده است:

شما که مدعی در اختیار داشتن اسناد فراوان تاریخی هستید، آیا می‌توانید حتی یک سند برای این تهمت خویش ارایه نمایید که «بزرگترین اشتباه جبران‌ناپذیر هاشمی تشویق بهترین جوانان مسلمان برای پیوستن به سازمان مجاهدین (منافقین) بوده»؟!^۳

حجت‌الاسلام سید حمید روحانی نیز در جوابیه‌ای نگاشت:

... از من خواسته‌اید یک سند ارایه دهم که جناب‌عالی جوانان مسلمان را تشویق کرده‌اید که به سازمان مجاهدین (منافقین) بپیوندند! بگذریم از اینکه در آن روز برخی از جوانان ایرانی در لبنان و سوریه به اینجانب مراجعه می‌کردند و می‌خواستند در بازگشت به نجف از امام بپرسیم که می‌توانند به سازمان بپیوندند و اظهار می‌داشتند که آقای هاشمی به ما توصیه و تأکید کرده است با سازمان همکاری کنیم و نیز بگذریم از اینکه یکی از برادران روحانی ما در نجف اشرف که سر در راه

1. rajanews.comdetail.aspx=39254

2. http://www.tabnak.ir/fa/news/77137

سازمان گذاشت و عضو آن شد، حجت او بر این کار توصیه آقای هاشمی رفسنجانی بود؛ اما زنده‌ترین سند پرداخت وجوه شرعی به آن سازمان از سوی جنابعالی است که جوانان مسلمان را به پیوستن به آنان تشویق می‌کرد و دغدغه‌ها را برطرف می‌ساخت. آن‌گاه که جنابعالی سازمانی را تا آن پایه متعهد و وارسته می‌دانید که وجوه شرعی را در اختیار آنها قرار می‌دهید آیا برای یک جوان مسلمان دین‌باور دیگر تردیدی در صلاحیت، اصالت و قداست آن سازمان باقی می‌ماند؟ آیا این جوان برای پیوستن به آن سازمان تشویق نمی‌شود؟ امام مساعدت مالی به منافقین را به شدت رد می‌کرد و پرداخت وجوه شرعی از جانب شما به آنها را با احتمال اینکه از روی بی‌اطلاعی باشد و منافقین شما را اغفال کرده باشند، به صورت تلویحی به شما هشدار دادند. امام در پاسخ استفتای حجت‌الاسلام والمسلمین حاج آقای هاشمیان (امام جمعه محترم رفسنجان) در تاریخ ۱۴ رمضان ۱۳۸۳ (ششم آبان ۱۳۵۲) نوشتند... راجع به اشخاصی که جناب آقای هاشمی به جنابعالی مراجعه نموده‌اند، این اشخاص مختلف هستند، بعضی‌ها اهل علم یا کاسب متدین [اند] که در این قضایا یا گرفتاری اعم از حبس پیدا کرده‌اند؛ اینجانب کراراً به تهران و قم دستور داده‌ام که با خانواده‌ها و خودشان همراهی نمایند... و جمعی از آنها که محبوس هستند و ارتباطی با قضایای دینی ندارند، بلکه انحراف نیز دارند نمی‌شود از وجوه به آنها کمک کرد... آقای شیخ علی‌اکبر هاشمی ممکن است مطلع نباشند از جریان امور و ممکن است بعضی‌ها ایشان را اغفال نموده‌اند چون در این بین علی‌المحکی جمعی هستند که به اسم این اشخاص از مردم وجوه می‌گیرند...^۱

مسئله استفاده هاشمی از وجوه شرعی در سال‌های مبارزه برای کمک به چنین افرادی (همانند سازمان مجاهدین خلق) هیچ‌گاه از سوی خود ایشان تکذیب نشد. و قاعدتاً این عدم تکذیب، نشانه صحت مدعا تلقی می‌شود. با استناد به چنین مطلبی می‌توان گفت که حداقل حمایت هاشمی رفسنجانی از سازمان مجاهدین خلق، حمایت‌های مالی است که برخی از منابع آن وجوه شرعی بوده است. در میان اسناد ساواک نیز می‌توان به مواردی از قبیل کمک‌های مالی اشاره کرد.

1. <http://fashnews.ir/news/22-news/2870-2009-12-28-12-36-45.html>

گزارشگر ساواک در مورد هاشمی رفسنجانی چنین آورده است:

تاریخ: ۱۳۷/۵/۲۵ شماره: ۱۶۲۳/۳۳۴

به: ۳۱۲

از: ۳۲۴

موضوع: شیخ علی اکبر هاشمی رفسنجانی

سید احمد خمینی، فرزند روح‌الله خمینی که در عراق سکونت دارد اظهار داشته شخصی با مشخصات فوق مبلغی بالغ بر چهل میلیون تومان جمع‌آوری نموده و به گروه به اصطلاح مجاهدین خلق کمک کرده است.

نظریه رهبر عملیات: خبر به احتمال قوی صحت دارد. با توجه به اینکه اظهار این مطلب به طور کاملاً خصوصی بوده لذا در جریان تحقیقات لزوم بذل توجه به این مسأله نهایت ضرورت را دارد.

نظر رئیس نمایندگی: قبلاً در گزارشات متعدد به عرض رسیده است که این وجوه به اصطلاح مذهبی و شرعی از طریق زوار ایرانی کاروان‌های هفتگی اوقاف به عراق حمل می‌شود و کنترل مسافری و زوار امری ضروری به نظر می‌رسد.

نظریه: مراتب جهت اطلاع و تحقیق و هر گونه اقدام مقتضی پیرامون خبر فوق و مطلع نمودن این اداره از نتیجه اقدامات اعلام می‌گردد...^۲

توجیهات هاشمی رفسنجانی در مورد مبارزه مسلحانه

آقای هاشمی رفسنجانی در مورد مبارزه مسلحانه دلایل و توجیهاتی دارد و ما سعی می‌کنیم ضمن نقل هر کدام اشاره‌ای به نکات مهم و مربوط به این مقاله بپردازیم. ایشان در کتاب *دوران مبارزه* در مورد اصل یا فرع بودن مبارزه مسلحانه از دیدگاه خود مطالبی را ذکر نموده سپس در مورد دلایل لزوم گرایش به مبارزه مسلحانه استدلال‌های خود را بیان می‌دارند:

مبارزه ما... مسلحانه نبود، مبارزه سیاسی بود. منتها گاهی به دفاع کشیده می‌شدیم، دفاع مسلحانه... در مقطعی از این دو دهه اخیر،

۱. منظور سال ۲۵۳۷ شاهنشاهی است.

۲. امام خمینی در *آیینة اسناد ساواک*، ج ۱۰، ص ۴۱۴؛ رک: ضمیمه شماره ۱.



شرایطی پیش آمد و در مورد نقش مبارزه مسلحانه جوسازی‌های زیادی شد که برای خیلی‌ها این تصور پیش آمد که مبارزه مسلحانه نقش تعیین‌کننده است؛ اما در مجموع تجربه‌های ما، این تصور نفی می‌شود. ما به مبارزه مسلحانه اصالت زیادی نمی‌دادیم. اصالت را می‌دهیم به مبارزات اصولی مذهبی سیاسی که اگر بر حسب ضرورت به حرکت مسلحانه انجامید، ابایی ندارید. البته در اوج خفقان و فشارهای وحشیانه رژیم، برای اینکه فسادهای رژیم بی‌جواب نباشد، مبارزات مسلحانه هم تشویق می‌شد؛ زیرا اولاً در آن شرایط صدای گلوله و انفجار بمب رساتر از اعلامیه و سخنرانی بود؛ و ثانیاً رژیم را متوجه می‌کرد و خطر سلب امنیت و تلخ شدن ذائقه حکومت پرستان پهلوی ترمزی بود بر فشارهای ظالمانه؛ و ثالثاً حالت تشفی و امید برای مبارزات می‌شد.^۱

همچنین در جای دیگری بیان می‌دارند:

.... در کادر مرکزی مؤتلفه، گروهی راه مبارزه مسلحانه را انتخاب کردند. تکروی هم نبود، دوستان دیگر آنان هم این حرکت را تأیید می‌کردند، ما هم در سطح محدود و کنترل شده مخالف نبودیم؛ چون احساس می‌شد که اگر با آن خشونت رژیم بانرمش برخورد شود، گستاخ‌تر می‌شود. بسیاری از کسانی که ضربه ۱۵ خرداد را چشیده بودند دارای چنین منطق و گرایش‌های بودند و گرفتن زهر چشمی را از رژیم تأیید می‌کردند.^۲

بنابراین حرکت مسلحانه علیه رژیم امری اجتناب‌ناپذیر نمایانده می‌شود زیرا مبارزین ناگزیر به آن بودند به حدی که هاشمی از آن به عنوان «دفاع مسلحانه» یاد می‌کند و البته موافقت با این اقدامات در سطحی محدود و کنترل شده اعلام شده است. از نظر ایشان و مبارزین هم عقیده ایشان، عمده‌ترین دلیل برای دست زدن به مبارزه مسلحانه، گرفتن انتقام و زهر چشم از رژیم بود که باعث می‌شد رژیم احساس خطر کند و گستاخ‌تر نشود. و به نظر می‌رسد از همه مهم‌تر^۳ این دلیل باشد که صدای گلوله و بمب رساتر از اعلامیه و سخنرانی بود.

اما کمی بعد این چنین نتیجه‌گیری می‌کنند:

۱. علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، همان، ص ۲۴۰-۲۳۹.

۲. همان، ص ۲۴۱.

۳. زیرا این مطلب از سوی آیت‌الله هاشمی رفسنجانی به عنوان اولین دلیل مطرح شده است.

به نظر می‌رسد هاشمی رفسنجانی، بیشتر از هر چیز به میزان مفید بودن افراد برای رسیدن به هدف توجه داشته‌اند. به همین دلیل از انحرافات موجود در اعتقادات و رفتارهای مجاهدین خلق با تساهل و تسامح عبور نموده‌اند

... ادر ماجرای دستگیری شاخه نظامی هیئت مؤتلفه [از آن جریان چنین نتیجه‌گیری شد که با عملیاتی کوچک ضربه‌ای بزرگ به جریان‌های سیاسی وارد می‌شود و بهانه است برای رژیم در خشونت بیشتر و سرکوبی همه نیروهای مبارز...^۱

ولی نکته عجیب اینجاست که دستگیری شاخه

نظامی هیئت مؤتلفه اسلامی در سال ۴۴ رخ داده است و این نتیجه‌گیری در مورد جریان دستگیری و عملکرد رژیم در قبال این گروه آرایه و همچنین این نتیجه‌گیری نیز به طور مطلق بیان شده است. بنابراین با توجه به حمایت‌هایی که ایشان از سازمان مجاهدین خلق در سال‌های انتهایی دهه ۴۰ و اوایل دهه ۵۰ صورت داده‌اند، می‌توان گفت که این حمایت‌ها با این نتیجه‌گیری سازگاری ندارد. زیرا این نتیجه‌گیری قاعدتاً بایستی متعلق به سال ۴۴ باشد و حمایت‌های ایشان از سازمان مجاهدین خلق در سال‌های بعد رخ داده است.

البته جمله «از آن نتیجه‌گیری شد...» مبهم است و مشخص نیست که آقای هاشمی شخص خود را هم در این نتیجه‌گیری سهیم می‌داند یا نه؟ اما اگر فرض شود ایشان در همان سال‌ها به این نتیجه رسیده‌اند، این اشکال به ایشان وارد خواهد بود که چرا برخلاف تحلیل قبلی خود به یک تشکیلات فعال در زمینه مسلحانه کمک نموده‌اند، در حالی که خود به این امر واقف‌اند که انجام این مبارزات مسلحانه ضربه‌ای بزرگ به اصل مبارزه سیاسی می‌زند. و اگر فرض کنیم که ایشان در آن سال‌ها به این نتیجه نرسیده‌اند، این نتیجه به دست می‌آید که سال‌ها در قبال مبارزه مسلحانه راه اشتباهی را پیموده‌اند. البته با چنین فرضی، بیان این نتیجه‌گیری به صورت مبهم در میان خاطرات ایشان، وجهی ندارد.

به هر صورت بنابر خاطرات هاشمی رفسنجانی در کتاب *دوران مبارزه*، تفکرات وی در مورد مبارزه مسلحانه، در همان سال‌های نهضت تغییر کرد. ایشان در مورد تغییر عقیده خود در مورد مبارزه مسلحانه در پی ارتداد مجاهدین خلق در زندان و در جمع دوستان همفکر خود ابراز می‌دارند:

۱. علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، همان.

برایمان روشن شده بود که این [مبارزه مسلحانه] مانع فراگیر شدن مبارزه است. مصلحت ما در هر چه عمومی تر کردن مبارزه بود و معتقد بودیم که فلسفه مبارزه مسلحانه دیگر منتفی است هر چند در مقطعی، حرکت مسلحانه در تغییر فضا و انجام تبلیغاتی برای مبارزه منافعی داشت.^۱

و در مواجهه با تفکرات اعضای مجاهدین خلق و دیگر طرفداران ادامه مبارزه مسلحانه می‌گویند:

آنها می‌گفتند مردم با صفیر گلوله همراه خواهند بود نه با فریاد تکبیر. ما هم می‌پذیرفتیم که صفیر گلوله برای مردم جاذبه دارد، اما می‌گفتیم که آن دوره گذشته است. در یک مقطع صفیر گلوله و صدای مسلسل تأثیر خود را گذاشت. فعلاً مردم هوشیار شده‌اند و نیاز به هدایت با برنامه دارند.^۲

این جملات نشان می‌دهد که تغییر عقیده هاشمی رفسنجانی و دیگر افراد همفکر ایشان تنها در مورد زمان مبارزه مسلحانه می‌باشد؛ زیرا در جمع یاران موافق خود (برخلاف شاهد دوم که در موضع بحث و جدل با موافقین حرکت مسلحانه بودند) این چنین تعبیر می‌کنند که «فلسفه آن دیگر منتفی است» نه اینکه «کار اشتباهی انجام شده است». بنابراین اصل مبارزه مسلحانه از دیدگاه ایشان آن هم در مقطعی که به نظر ایشان نیاز بوده، به درستی انجام شده است. اما چنین مطلبی با نتیجه‌گیری ذکر شده در جریان دستگیری شاخه نظامی هیئت مؤتلفه تناقض دارد زیرا ایشان این‌گونه نتیجه‌گیری کرده بودند که:

با عملیاتی کوچک، ضربه‌ای بزرگ به جریان‌های سیاسی وارد می‌شود و بهانه است برای رژیم در خشونت بیشتر و سرکوبی همه نیروهای مبارز.

در هر صورت با دقت در دو مطلب اخیر - که از کتاب *دوران مبارزه* نقل شد - منطقی است اگر این‌گونه نتیجه‌گیری کنیم که آقای هاشمی رفسنجانی عقیده داشته و دارند که اقدامات مسلحانه در برهه‌ای از نهضت لازم و درست بوده است.

۱. همان، ص ۲۹۷.

۲. همان، ص ۲۹۹.

اندیشه‌های امام در مورد مبارزه مسلحانه

در مورد اصل مبارزه مسلحانه در نهضت اسلامی ایران؛ با توجه به آنچه از امام نقل شده است می‌توان ادعا نمود ایشان موافقتی با انجام عملیات مسلحانه برای نهضت اسلامی ایران نداشتند. بلکه ایشان مخالفت خود را با انجام عملیات مسلحانه اعلام داشته و دلایل نقل شده از ایشان نیز به طور مطلق و در رد مبارزه مسلحانه و آسیب‌های آن است نه در قبال گروهی خاص. در کتاب *نهضت/امام خمینی* به نوشته حجت‌الاسلام سید حمید روحانی آمده است:

هیئت‌های مؤتلفه اسلامی برای کشتن مقامات دولتی کوشیدند از امام مجوز بگیرند، لیکن با مخالفت امام مواجه شدند. امام علل مخالفت خود را با اقدام مسلحانه چنین بیان کرده بود:

۱. با ترور فردی نتیجه‌ای عاید نمی‌شود. هر یک از مقامات دولتی که کشته شود، نیروهای دیگری جایگزین می‌شوند و همان سیاست یا بدتر از آن را دنبال می‌کنند.

۲. ما را در دنیا تروریست معرفی خواهند کرد و حرف‌های منطقی ما به زیر سؤال خواهد رفت.

۳. حرکت‌های اینگونه‌ای با هرج و مرج، ناامنی و آشوب و بلوا همراه خواهد بود و استقلال و امنیت کشور را با خطر جدی مواجه خواهد کرد. امام بر این باور بود که بدون دست بردن به اسلحه و بدون کشت و کشتار و خونریزی می‌توان بر شاه چیره شد و رژیم پادشاهی و طاغوتی را در ایران برانداخت. به یاد دارم در پی فاجعه فیضیه (دوم فروردین ۴۲) یکی از شب‌ها که در نماز جماعت امام در منزل او شرکت کرده بودم، امام پس از نماز (که طبق معمول هر شب در جمع نمازگزاران می‌نشست و به سؤالات پاسخ می‌داد) در پاسخ این پرسش یکی از طلاب که در این شرایط که رژیم شاه هر سخن حقی را با سرنیزه و سرکوب و خونریزی پاسخ می‌دهد، با اعلامیه و سخنرانی چگونه می‌توان امید موفقیت داشت، اظهار داشت: «ما اگر بتوانیم ملت ایران را بیدار و آگاه کنیم و یکپارچه به حرکت درآوریم، شاه و ساواک نمی‌توانند مقاومت کنند و از پای در می‌آیند».

نویسنده در مورد چگونگی مطرح شدن این دلایل در گفت‌وگوی میان خود و امام در





نجف، در پاورقی این چنین آورده است:

نگارنده آنگاه که به نجف اشرف هجرت کرد، بر آن بود با آموزش نظامی و چریکی برای دست زدن به ترور شاه و دیگر مقامات رژیم او، خود را آماده کند و برای این منظور تشکیلاتی ایجاد کند. این نقشه و برنامه خود را با امام در میان گذاشت. امام ضمن موافقت با آموزش نظامی و فراگیری تاکتیک‌های جنگی و چریکی، نگارنده را از هر گونه اقدام مسلحانه بر ضد رژیم شاه بر حذر داشت و آنچه را که در پاسخ هیئت‌های مؤتلفه اظهار کرده بود که در بالا آمد، برای نگارنده باز گو کرد.^۱

نویسنده کتاب *نهضت/امام خمینی (ره)* به صراحت از «کلمه مخالفت امام» استفاده می‌کنند و منطقی‌اقتضای دلایلی که از امام بیان نموده‌اند باید هم چنین گفت. هر چند که خطاب این سخنان به هیئت‌های مؤتلفه و شخص حجت‌الاسلام سید حمید روحانی بود اما دلایل آن در مورد آسیب‌های اصل مبارزه مسلحانه بوده است. مرحوم امام اساساً مبارزات مسلحانه را بهانه‌ای برای سرکوبی بیشتر و مانعی برای رسیدن حرف‌های منطقی نهضت اسلامی به دنیا عنوان کرده‌اند و آن را بی‌فایده و بی‌نتیجه می‌دانستند و از آن نگران بودند زیرا باعث هرج و مرج و ناامنی می‌شد.

در مورد منافقین (مجاهدین خلق)؛ خوشبختانه نظر امام در مورد مجاهدین خلق هم در *صحیفه امام* و هم در اعترافات آنها قبل و بعد از انقلاب و هم در لابه‌لای نوشته‌های افراد نزدیک به امام مشهود می‌باشد. در اعترافات حسین احمدی - یکی از اعضای سازمان مجاهدین خلق - که تلاش داشت تأییدیه‌ای از امام در مورد سازمان متبوعش بگیرد آمده است:

... از جمله مسئولیت‌هایی که باز به من داده شد در خارج از کشور، ملاقات با امام بود... درباره این ملاقات از طرف داخل به من توصیه شد یعنی به من و تراب حق‌شناس توصیه شد که با امام تماس بگیرید و امام را در جریان مسائل داخلی و مسائل سازمان بگذارید و اگر امکان داشته باشد ایشان اعلامیه‌ای بدهند در پشتیبانی از زندانیان در شرف اعدام یعنی رهبران و مسئولین مجاهد ما. من مسئولیت این کار را به عهده گرفتم و از طریق آقای سید محمود دعایی که آن روز سمپات ما بود در سال ۵۱ موفق شدم که جلسات متعددی با امام داشته باشم که

۱. سید حمید روحانی، *نهضت/امام خمینی (ره)*، عروج، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۱۲۱.

امام خمینی (ره) با بینش عمیق، حمایتی از فعالیت‌های مسلحانه نکرد زیرا آن را برای جامعه و نهضت اسلامی، زیان‌بار می‌دانست. به هیچ وجه حمایتی از منافقین (سازمان مجاهدین خلق) صورت نداد و در برابر اصرارهای فراوان مبارزین داخل برای تأیید و کمک به آنان ایستاد

به جز جلسه اول که ایشان شرکت داشت برای معارفه، من در جلسات دیگر تنها بودم با امام، مجموعاً ۷ جلسه طول کشید در حدود یک ماه و هر کدام یک یا یک ساعت و نیم، و در این مدت من در زمینه‌های مختلف با امام صحبت کردم، بحث کردم. از جمله مسائلی که در آنجا مطرح شد گفتم مسائل داخلی ایران و وضع سازمان، ایدئولوژی سازمان، مبانی

ایدئولوژیک سیاسی سازمان و در همین رابطه هم دو کتاب که در اختیار داشتیم، کتاب/امام حسین و جزوه راه/نبی، به ایشان دادم و ایشان هم به طور کامل مطالعه کردند و نظراتشان را به صورت کتبی نوشتند که متأسفانه الان این نوشته کتبی در اختیار نیست و من می‌توانم به روی نکاتی که الان در ذهنم هست و... تکیه بکنم، از جمله مسائلی که ایشان بعد از مطالعه این کتاب‌ها نظر دادند این بود: یکی مسئله تحلیل ما از مسئله قیامت بود که با تحلیل ما که معتقد بودیم در واقع حیات جدیدی است به دنبال حیات دنیا و به دنبال یک تغییرات کمی که دچار تغییر کیفی می‌شود، ایشان این تحلیل را تحلیل مادی می‌دانستند و مواجهه با آنچه که در قرآن هست. مورد دیگر، مسائل تکامل بود که ما معتقد به تکامل انواع بودیم و اصل داروین، که باز ایشان آن را مخالف به حساب احکام قرآنی می‌دانست. از جمله مسائل دیگری که مورد بحث بود مسئله مبارزه مسلحانه در ایران بود که می‌دانید ما در آنجا معتقد به مبارزه مسلحانه چریکی بودیم، البته آنجا چریکی نمی‌گفتم، معتقد بودیم که یک مبارزه مسلحانه، مبارزه‌ای است که می‌تواند توده‌ها را به مبارزه بکشاند و آمادگی مردم و جنبش برای چنین مبارزه‌ای. و امام سخت با این مسئله مخالف بودند و تأکید کردند که من با مبارزه مسلحانه مخالفم و معتقدم که تشکیلات شما نابود می‌شود و از بین می‌رود؛ البته این مسئله‌ای بود که ما بعدها در بخش منشعب در سال ۵۶





و ۵۷ در یک مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی به این مسئله رسیدیم. در رابطه با پیشنهاد ما برای صدور آن اعلامیه، ایشان تأکید کردند که من هنوز لازم است که در رابطه با مواضع ایدئولوژیک سیاسی سازمان، اطلاعات بیشتری پیدا کنم و از افراد مختلف در این باره سؤال کنم و از آنها حتی اسم هم بردند، از آقای منتظری، طالقانی و رفسنجانی و دیگران و مطهری اسم بردند. ما هم موافق بودیم و گفتیم که سعی می‌کنیم از طریق این آقایان، ما نامه‌ای برای شما بفرستیم که البته گویا نامه‌هایی هم فرستادیم که ایشان تأکید کردند که این به معنی این نیست که اگر باز هم آقایان موافق بودند، من موافق باشم، یعنی تصمیم نهایی را خود من اتخاذ خواهم کرد. به این ترتیب ایشان در آن موقع موافق با دادن چنین اعلامیه‌ای نبودند.^۱

مخالفت امام با انجام عملیات مسلحانه (حداقل از سوی اعضای سازمان مجاهدین خلق) در این اعترافات کاملاً آشکار و واضح است. در صحیفه/مام در مورد این تحرکات سازمان مجاهدین خلق آمده است:

من نجف که بودم، یک نفر از همین افراد آمد پیش من. قبل از این بود که آن منافقین پیدا بشوند. پیش من، شاید بیست روز - بعضی‌ها می‌گفتند ۲۴ روز - مدتی بود پیش من. هر روز [می‌آمد] آنجا، و روزی شاید دو ساعت آمد صحبت کرد از نهج‌البلاغه، از قرآن. همه حرف‌هایش را زد. من یک قدری به نظرم آمد که این وسیله است. نهج‌البلاغه و قرآن وسیله برای مطلب دیگری است. و شاید، باید یادم بیاورم آن مطلبی که مرحوم آسید عبدالمجید همدانی به آن یهودی گفته بود. می‌گویند یک یهودی در همدان مسلمان شده بود. بعد خیلی به آداب اسلام پایبند شده بود؛ خیلی زیاد! این موجب سوءظن مرحوم آسید عبدالمجید که یکی از علمای همدان بود شده بود که این قضیه چیست. یک وقت خواسته بودش، گفته بود که تو مرا می‌شناسی؟ گفت: بله. گفت: من کی‌ام؟ گفت: شما آقای آسید عبدالمجید. گفت من از اولاد پیغمبرم؟ گفت بله. تو کی؟ من یک یهودی بودم، پدرانم یهودی بودند و تازه مسلمان شده‌ام. گفته بود نکته اینکه تو تازه مسلمان که همه

۱. همان، ج ۳، ص ۵۹۲-۵۹۰.



پدران‌ت هم یهودی بودند و من هم سید و اولاد پیغمبر و ملا و این چیزها، تو از من بیشتر مقدسی، این نکته این چیست؟ من شنیدم که یهودی گذاشت و رفت! معلوم شد حقه زده. یک قضیه‌ای بوده. می‌خواست به صورت اسلامی کارش را بکند. تو یهودی‌ها این‌گونه کارها هست. من به نظرم آمد که این قضیه... این قدر نهج‌البلاغه و خوب، من هم یک طلبه هستم؛ من این قدر نهج‌البلاغه خوان و قرآن و اینها نبودم که ایشان بود! ده- بیست روز ماند. من گوش کردم به حرف‌هایش، جواب به او ندادم؛ همه‌اش گوش کردم و آمده بود که تأیید بگیرد از من، من همان گوش کردم و یک کلمه هم جواب ندادم. فقط اینکه گفت که ما می‌خواهیم که قیام مسلحانه بکنیم، من گفتم نه، قیام مسلحانه حالا وقتش نیست؛ و شما نیروی خودتان را از دست می‌دهید و کاری هم ازتان نمی‌آید. دیگر بیش از این من به او چیزی نگفتم. او می‌خواست من تأییدش بکنم. بعد هم معلوم شد که مسئله همان‌طورها بوده. بعد هم که آقایان آمدند، از ایران هم برای آنها اشخاصی سفارش کرده بودند که اینها را تأیید کنید، اینها مردم کذایی هستند، فلان، مع‌ذک من باور نکردم. حتی از آقایان خیلی محترم تهران سفارش کرده بودند که اینها مردم چطور هستند؛ و من باورم نیامده بود. اینهایی که این قدر از قرآن و از نهج‌البلاغه و از دیانت زیاد دم می‌زنند و بعد فقرات قرآن را یک جور دیگری غیر از آنچه باید معنا می‌کنند و فقرات نهج‌البلاغه را یک جور دیگر غیر از آنچه که باید معنا می‌کنند، اینها را نمی‌توانیم ما خیلی رویشان اطمینان داشته باشیم. این «بعثی»‌های عراق همین فقرات نهج‌البلاغه را که امثال اینها استشهاد می‌کنند، آنها هم در چیزها می‌نویسند و در پلاکاردها می‌نویسند و منتشر می‌کنند. همین، همین فقرات نهج‌البلاغه را!! این بعثی‌هایی که اصلاً کاری به این مسائل ندارند اینها را می‌نویسند و به دیوارهای نجف و به خیابان‌های نجف منتشر می‌کنند. به اینها ما نمی‌توانیم من نمی‌گویم چطورند؛ ممکن هم هست که یک نفرشان سالم باشد، یا شاید اشتباه نداشته باشد، لکن ما نمی‌توانیم به آنها اعتماد کنیم؛ به آنها نمی‌شود اعتماد کرد.^۱

حجت‌الاسلام سید محمود دعایی که بنابر گفته‌های خود یکی از سمپات‌های سازمان بود می‌گوید:

... من سمپات این سازمان بودم، من ساعت‌ها با امام صحبت می‌کردم که بلکه بتوانم یک جمله از امام در یک اعلامیه بگیرم که به دفاع از سازمان و یا یکی از افراد این سازمان باشد. در یک جلسه خاطر م هست که من بعد از یک ساعت و نیم صحبت گریه‌ام گرفت و شاید پنج دقیقه گریستم و نتوانستم حرف بزنم که بلکه بتوانم حمایت امام را از این سازمان و از راه آنها و شیوه کار آنها کسب بکنم. امام مقاومت کرد. خود من سمپات این سازمان شدم و حتی بالاتر از سمپات رابطه ارگانیک با این سازمان داشتم چهار الی پنج سال در این رابطه کوشیدم به نفع این سازمان پیش امام یک کلمه تأیید بگیرم، نتوانستم و این را هیچ کس نتوانست...^۱

در این رابطه می‌توان به شواهد دیگری نیز استناد کرد؛ از جمله مطلبی که در کتاب *نهضت/امام خمینی (ره)* در مورد هر گونه کمک به سازمان حتی به نحو تمجید و ستایش که مورد نهی امام واقع شده است:

در سال ۱۳۵۳ دفتر چه‌ای زیر عنوان «شرکت‌های صهیونیستی در ایران» از سوی سازمان به دست من رسید. در این دفتر نشانی شرکت‌هایی که از سوی اشغالگران فلسطین در ایران پدید آمده همراه با نام و اعضا و مدیران آن آورده شده بود، این نوشته چون در اصل تاپی و از روی آن فتوکپی شده بود، کم‌رنگ و ناخوانا بود، از این رو دفتر یادشده را به نزد امام بردم و از او خواستم در صورتی که صلاح بداند برای چاپ آن اقدام کنم. امام پس از مطالعه آن از آنجا که نسبت به صهیونیست‌ها سخت خشمگین و از رخنه و نفوذ آنان در ایران به شدت نگران و اندیشناک بود، با چاپ آن موافقت کرد. نگارنده آن را همراه با مقدمه‌ای زیر عنوان «ایران، فلسطین دیگر» به چاپ رسانید و پیش از پخش آن، بنابر روش همیشگی، نخستین نسخه چاپ‌شده را به نزد امام فرستاد تا اگر نظری و پیش‌نهادی روی آن دارد اعلام کند و چون از سوی امام بی‌درنگ واکنشی نشان داده نشد به گمان اینکه امام با

۱. جمهوری اسلامی، س ۲، ش ۳۱۷ (تیر ۱۳۵۹)، ص ۳.

پخش این دفتر مخالفت ندارد به پراکندن آن دست زد و چند نسخه‌ای از آن را برای اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا و برخی دیگر از پارسی‌زبانان برون‌مرزی فرستاد. دیری نپایید که امام نویسنده را به حضور فراخواند و دستور داد که از پخش این دفتر خودداری شود! نگارنده که سخت شگفت‌زده شده بود از علت این امر جویا شد. امام پاسخ داد: شما در مقدمه از سازمان ستایش کرده و نوشته‌اید: «سازمان مجاهدین خلق که خدا یارشان باد» و این روا نیست! نگارنده با لحنی تأسف بار اظهار داشت: در این شرایط که کمونیست‌ها همه نوشته‌ها، اعلامیه‌ها و کتاب‌های «چریک‌های فدایی خلق» را به عربی و به زبان‌های دیگر ترجمه می‌کنند و در دسترس همگان قرار می‌دهند، ما روی پیروی از شما هیچ‌گونه پشتیبانی تبلیغاتی از سازمان تاکنون نکرده‌ایم و در مقدمه این دفتر نیز تنها وظیفه خود دانستیم که برای آنان که با نام خداوند یکتا به مبارزه با رژیم شاه برخاسته‌اند دعا کنیم، آیا دعا برای سازمانی که با نام خدا حرکت می‌کند به نظر عالی نارواست؟! امام در پاسخ فرمود: «شاه نیز از خدا دم می‌زند بنابراین برای او نیز دعا کنید!!» این سخن امام مانند پتکی بود که بر سرم فرود آمد، با شگفت‌زدگی گفتم: «آخر ما درباره این سازمان چنین بدگمانی نداریم». بی‌درنگ پاسخ داد: «نخیر، داشته باشید!» و این جمله را دو بار تکرار کرد. این نگارنده که در بهت و شگفتی ژرفی فرو رفته بود، از امام خواست که دید خود را درباره سازمان برای این نویسنده آشکار کند تا بیش از این در تاریکی و ناآگاهی نماند و سرگردان نباشد. در پی این درخواست، امام زبان به سخن گشود و درباره سازمان برای نخستین بار چنین گفت: «... قبل از اینکه این دسته در داخل ایران به فعالیتی دست بزنند یک نفر از جانب آنها به نزد من آمد و اظهار داشت که ما جمعیتی هستیم که بر مبنای قرآن می‌خواهیم قیام مسلحانه کنیم، به مبارزه چریکی دست بزنیم و از شما می‌خواهیم که ما را تأیید و حمایت کنید. به قرآن و نهج‌البلاغه خیلی تمسک می‌کرد و از خدا و پیغمبر دم می‌زد. به او گفتم که من جمعیت شما را نمی‌شناسم و از عقاید و افکار شما هم بی‌اطلاعم و به این حرف‌ها هم نمی‌توانم اعتماد کنم. او برای اینکه اطمینان مرا





بتواند جلب کند، حدود یک ماه هر روز نزد من می‌آمد و از عقاید و افکار جمعیت خود برای من حرف می‌زد، من فقط گوش می‌دادم و هیچ‌گونه اظهار نظری نمی‌کردم، بعضی از نوشته‌هایشان را آورد من مطالعه کردم و روی انحرافاتشان انگشت گذاشتم و در کنار نوشته‌هایشان حاشیه زدم و آنچه را که بر خلاف اسلام و مبانی قرآن بود به آنها تذکر دادم. چون اظهار کرد که می‌خواهیم قیام مسلحانه کنیم، فقط یک کلمه به او گفتم این کار را نکنید چون موفق نمی‌شوید و خود را به هدر می‌دهید. من از مجموع اظهارات او و نوشته‌هایشان به این نتیجه رسیدم که این جمعیت به اسلام اعتقاد ندارد، لیکن چون می‌داند که در کشوری مانند ایران که بیش از هزار سال است اسلام در رگ و پی این ملت ریشه دوانیده است جز با نام اسلام نمی‌توان پیشرفت کرد لذا اسلام را ملعبه کرده‌اند، بالای نوشته خود نام خدا را می‌گذارند لیکن ذیل آن همان حرف‌ها و بافته‌های مارکسیست‌ها و مادیون است. این فکر در آن روز فقط در حد یک گمان بود لیکن هر چه گذشت و نوشته‌هایشان بیشتر منتشر شد این گمان در من بیشتر تقویت شد، البته من نمی‌خواهم بگویم همه آنهایی که با این جمعیت هستند اینجوری‌اند. ممکن است در میان آنها افرادی باشند که واقعاً به اسلام اعتقاد داشته باشند و چه بسا افرادی که فریب آنها را خورده باشند لیکن اساس تشکیلات این جمعیت روی اعتقاد به اسلام نیست...

آنگاه امام افزود:

البته من این فکر و گمان خود را درباره سازمان علنی نکردم چون آن کسی که از طرف آنها آمده بود وعده می‌داد که بزودی در صدد رفع انحراف‌های خود بر می‌آیند و خود را اصلاح می‌کنند، لیکن به هیچ وجه آنها را تأیید هم نکردم، البته رفقا و دوستان از ایران خیلی مرا زیر فشار گذاشتند. آقای طالقانی به من نوشتند: انهم فتیه آمنوا بر بهم و زدناهم هدی. آقای منتظری به من نامه نوشتند، آقای هاشمی رفسنجانی همین‌طور، بعضی علمای بلاد نامه‌ها و پیغام‌هایی را درباره این جمعیت برای من فرستادند و خودشان هم با تمام قوا از این جمعیت حمایت کردند و حتی از وجوه‌های شرعی در اختیار آنها گذاشتند، هنوز هم به

من فشار می‌آورند که از آنها حمایت کنم لیکن من آنها را یک جمعیت منحرف و گمراه می‌دانم و به هیچ وجه نمی‌توانم آنها را حمایت و تقویت کنم. من خطر اینها را برای اسلام از مارکسیست‌ها بیشتر می‌دانم. (نزدیک به این مضامین)^۱

بنابراین با توجه به آنچه آمده است امام به سازمان مجاهدین خلق، به خاطر داشتن انحرافات عقیدتی، بسیار بدبین بوده‌اند. به گونه‌ای که خطر آنها را برای اسلام حتی از مارکسیست‌ها نیز بیشتر می‌دانسته‌اند. امام نه تنها آنها را تأیید نکردند بلکه حتی برخی اطرافیان را از کوچکترین تأیید نیز بازداشته‌اند. مقاومت امام در برابر فشارها و اصرارهای فراوان روحانیون داخل ایران برای تأیید سازمان مجاهدین خلق، نکته بسیار حساس و حائز اهمیتی را بیان می‌کند و آن پیام نه چندان پنهان امام در مورد این تشکیلات خطرناک بوده است.

نظریات امام به بیان هاشمی رفسنجانی

مناسب است که در این مقطع، به نقل نظریات امام در مورد مبارزه مسلحانه و تحلیل آنها از سوی هاشمی رفسنجانی نیز بپردازیم. در کتاب *دوران مبارزه آمده است*:

در تمام این مدت امام به هیچ وجه یک تأیید رسمی از حرکت مسلحانه نکردند، همچنان که در نفی آن هم چیزی نگفتند. اگر گاهی موضع‌گیری منفی از امام دیده شده است راجع به ایدئولوژی بعضی گروه‌های مسلح است نه حرکت و مبارزه مسلحانه. در مورد مبارزه مسلحانه هیچ موضعی در نفی و اثبات نداشتند. در این سال‌ها، مبارزه مسلحانه تقدس کسب کرده بود و کسی جرئت نمی‌کرد آن را محکوم کند.^۲

در جای دیگر بیان می‌دارند:

هر چند که امام در جریان مبارزات مسلحانه سکوت کرده بودند، اما در جمع‌بندی اظهارات ایشان می‌توان به این نتیجه رسید که مبارزات مسلحانه را نمی‌پسندیدند. و آن را تأیید هم نمی‌کردند. در سال ۴۱ در اعلامیه‌ای این جمله از ایشان شایان تأمل است:

۱. سید حمید روحانی، همان، ص ۶۰۰-۵۹۸.
۲. علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، همان، ص ۲۴۵.





«من از انقلاب سیاه و انقلاب از پایین نگرانم.»

... امام در گفته‌هایشان اظهار می‌کردند: «من به آنها گفتم دست به این

کار نزنید، اولاً... اسلامی نیست و ثانیاً فایده‌ای ندارد»^۱...

بنابراین به گفته آقای هاشمی، هیچ‌گاه حرکت مسلحانه از سوی امام (ره) تأیید نشد. همچنان که نفی نیز نشد و اگر موضع‌گیری منفی نیز وجود داشته است تنها در مورد ایدئولوژی گروه‌های مسلح بوده و نه اصل مبارزه مسلحانه. تعلیل ذکر شده در انتهای مطلب اول به این نکته تصریح می‌کند که دلیل عدم موضع‌گیری منفی در مورد اصل مبارزه مسلحانه تقدس کسب‌شده برای آن بود و اساساً کسی جرئت مخالفت با آن را نداشت. این جمله پس از مطلب عدم موضع‌گیری امام نسبت به مقوله مبارزه مسلحانه آمده است و این چنین جمله‌پردازی، اقتضا دارد چنین برداشتی از سخنان هاشمی رفسنجانی صورت گیرد که از نظر ایشان امام مخالفتی نکردند زیرا جرئت آن را نداشتند. این تعبیر قابل پذیرش نیست زیرا با چهار چوب شخصیتی امام راحل که بر اساس سخنان و اعمال ایشان و همچنین خاطرات بر جای مانده از ایشان که از طریق افرادی از جمله خود هاشمی رفسنجانی منتقل شده است، هم‌خوانی ندارد. فرضاً اگر تقدس کسب‌شده برای مبارزه مسلحانه دلیل سکوت ادعا شده باشد، این سکوت، نه از ترس بلکه از روی مصلحت‌اندیشی بوده است.

از طرف دیگر در مورد مطلب دوم نیز، هر چند هاشمی مشخص ننمودند که منظور امام از «آنها» که بوده است و اساساً این جملات امام مستند نشده‌اند، اما می‌توان گفت که امام در برابر قضیه مبارزه مسلحانه سکوت نکرده‌اند زیرا «امام در گفته‌هایشان اظهار می‌کردند... دست به این کار نزنید» که اولی نشانه استمرار در گفته‌های امام و دومی نهی صریح ایشان است. و جالب اینجاست که تعلیل امام بر دو پایه قرار دارد: ۱. اسلامی نبودن این کار ۲. بی‌فایده بودن آن. و از آنجا که ایشان آن مطلب را در مورد سخنان امام درباره مبارزه مسلحانه آورده‌اند، این چنین برداشت می‌شود که منظور از «این کار» خود مبارزه مسلحانه بوده است. بنابراین طبق گفته‌های آقای هاشمی، امام مبارزه مسلحانه را - به هر دلیلی و حداقل برای شرایط آن زمان نهضت خود - اسلامی نمی‌دانسته است و این چیزی فراتر از «نپسندیدنی» است که هاشمی بیان می‌کنند.

شاید بتوان ادعا کرد که این نهی نقل شده مربوط به «ایدئولوژی برخی گروه‌های مسلح بوده است» اما مشکل اینجاست که هاشمی رفسنجانی با سازمان مجاهدین

حضرت امام (ره) کمک به مجاهدین را خصوصاً وجوہات شرعی نھی کرد زیرا این التقاطیون را برای اسلام، خطرناک تر از مار کسیست‌ها می دانست

خلق یعنی یکی از گروه‌های منحرف و فعال در مبارزه مسلحانه همکاری داشته است. بنابراین در هر صورت ایشان برخلاف نھی امام از منافقین حمایت کرده است. از طرف دیگر ایشان در مورد دیدار امام ابراز داشته‌اند: ... سال ۵۴ که رفتم نجف خدمت ایشان، گفتم: «تا به حال ما اصرار داشتیم شما به

شکلی اینها را تأیید کنید ولی شما موافقت نفرمودید و تصورمان این بود که اگر خدمت شما بیاییم، در مورد جلب موافقت شما و گرفتن تأیید تلاش می‌کنیم. بعد از انحراف و ارتداد جمعی از آنها حال می‌فهمیم - با آنکه شما از اینها دور بودید و ما در کشور بودیم - حرکت شما صحیح بوده است. ما سه، چهار سالی به اینها کمک کردیم، حالا می‌بینیم سر از کفر درمی‌آوردند. این روزها ممکن است تلاش‌های جدیدی برای تأیید گرفتن از شما بشود. تقاضای ما این است که شما همان راه خودتان را ادامه بدهید...»^۱

با توجه به موارد گفته شده و عنایت به این جمله «حال می‌فهمیم - با آنکه شما از اینها دور بودید و ما در کشور بودیم - حرکت شما صحیح بوده است»، می‌توان فهمید که ایشان از حرکت مخالفت‌آمیز امام در قبال سازمان مجاهدین خلق اطلاع داشته است. این مطلب می‌تواند انتقادی جدی به عملکرد آقای هاشمی رفسنجانی باشد زیرا برخلاف نظر امام، از سازمان مجاهدین خلق حمایت کرده‌اند در حالی که ایشان در مورد نظریات امام می‌گویند:

ما همیشه نظر امام را از نظر خودمان صائب‌تر می‌دانسته‌ایم. تیپ رفقای ما این طور هستند. اگر امام مورد را تشخیص می‌دادند، ممکن بود که ما مصلحت تشخیص ایشان را نفهمیم، ولی ته دل‌مان مطمئن بودیم که ایشان بهتر از ما می‌فهمند...

در حالی که در این مورد، همیشه صائب‌تر دانستن نظر امام از سوی هاشمی رفسنجانی، نقض شده است و با توجه به مطالب پیش گفته که شامل سخنان شخص ایشان می‌شود راهی برای انکار اطلاع از نظر امام نیست زیرا ایشان بیان داشته‌اند که: «ما تا به حال اصرار داشتیم که شما به شکلی اینها را تأیید کنید ولی شما موافقت نفرمودید». همچنین





ایشان در جای دیگر آورده‌اند:

ما^۱ در این خصوص [مبارزه مسلحانه] هیچ وقت بحث نکردیم، چنین فرصتی پیش نیامد. اما می‌دانم که در یکی دو مورد، رفتند از امام اجازه بگیرند، امام با انجام کارهای تروریستی موافقت نکردند. همان سال‌های اول، افسری توسط یکی از طلبه‌های قم آمد خدمت امام و اجازه خواست که شاه را ترور کند. او می‌خواست بمبی به خود ببندد و در دیداری که با شاه داشت آن را منفجر کند، امام اجازه ندادند. در این مورد ممکن است به این دلیل باشد که امام به آن شخص اعتماد نداشتند، اما در جریان ترور منصور هم، که افراد مورد اعتماد چنین اجازه‌ای خواسته‌اند، نتوانسته‌اند موافقت امام را جلب کنند و رسماً اجازه بگیرند.^۲

اساساً اگر ادعا شود آقای هاشمی رفسنجانی از نظر امام مطلع نبوده است - در حالی که افراد زیادی در صدد نامه نوشتن و تأیید گرفتن از امام برای این گروه بودند - این اشکال مطرح می‌شود که در این صورت چگونه می‌توان هاشمی رفسنجانی را از خواص و یاران نزدیک امام دانست؟

البته لازم به یادآوری است که سخنان امام در مورد امکان استفاده از نیروی نظامی علیه رژیم در دوران نزدیک به پیروزی انقلاب به هیچ وجه نمی‌تواند مستمسکی برای اثبات فلسفه داشتن حرکت مسلحانه در اندیشه امام باشد. همچنانکه شخص هاشمی رفسنجانی در این زمینه می‌گویند:

... در مورد آنچه ایشان در این اواخر می‌گفتند که اگر رژیم دست از خشونت بردارد، ممکن است در شیوه مبارزه تجدیدنظر شود و یا در پاسخ حکومت نظامی بختیار در اعلامیه‌ای گفتند: «من تاکنون دستور جهاد نداده‌ام ولی اگر اینها سر جایشان ننشینند و به کشتار مردم بی‌گناه ادامه دهند، ممکن است تصمیم دیگری بگیرم...» این گونه مطالب به معنای مبارزه مسلحانه نیست به مفهوم اصطلاحی آن نیست. این دیگر جنگ است مثل حرکتی که در بیست و دوم بهمن ۵۷ انجام شد...^۳

۱. منظور امام و آیت‌الله هاشمی رفسنجانی است.

۲. علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، همان، ص ۲۴۸.

۳. همان، ص ۲۴۹.

مقایسه میان نظریات و عملکرد امام و هاشمی رفسنجانی

امام (ره) اساساً مبارزه مسلحانه را برای نهضت خود نه تنها لازم نمی‌دانستند بلکه از آغاز، خطرات آن را گوشزد نموده و از آن نهی کرده‌اند. نهی هیئت‌های مؤتلفه اسلامی از اقدامات مسلحانه - که هاشمی رفسنجانی نیز از آن اطلاع داشت -^۱ با دلایلی که هیچ کدام دارای قید ایدئولوژی و مرام خاصی نیست، نشان می‌دهد حضرت امام مبانی مستحکمی در رد آن داشته‌اند. ولی هاشمی رفسنجانی گزینه مسلحانه را - هر چند در سطحی محدود و کنترل شده - پذیرفته است و آن را برای مقطعی دارای فلسفه و ضرورت می‌دانسته است.

از طرف دیگر در مقام عمل، امام با مشاهده انحرافات موجود در اندیشه و ایدئولوژی سازمان به آن بدگمان شدند و از آنان پشتیبانی نکردند اما هاشمی رفسنجانی با وجود اطلاع از انحرافات خطرناک سازمان مجاهدین خلق بر کمک و حمایت از آنها اصرار داشت.

هاشمی رفسنجانی در مورد میزان اطلاع خود از اندیشه و تفکرات گروه‌های هوادار مبارزه مسلحانه، در کتاب *دوران مبارزه* و ذیل عنوان «فرهنگ حاکم بر زندان در سال‌های ۵۱ و ۵۲» می‌گوید:

بهترین نتیجه این بخش زندان، آشنایی ما بود با گروه‌هایی که در آن مقطع در صحنه مبارزه مسلحانه بودند. از نزدیک با خیلی از جریان‌های مبارزه مسلحانه دسته‌بندی‌ها خصوصاً مجاهدین و افکارشان آشنا شدیم. هر چند که در مواردی با آنها اختلاف نظر داشتیم، اما در آن زندان بیشتر به نقطه‌های مثبت توجه می‌شد.^۲

و در مورد برخی از انحرافات رؤیت‌شده در زندان سال‌های ۵۱ و ۵۲ بیان می‌کنند:

آیت‌الله هاشمی رفسنجانی از افراد معتقد به مبارزه مسلحانه - هر چند محدود و کنترل شده - بوده است. بر اساس گفته‌های ایشان، می‌توان گفت که حتی اکنون نیز ایشان اصل انجام حرکت‌های مسلحانه بر ضد رژیم طاغوتی را کاری لازم و دارای فلسفه می‌دانسته‌اند. از سازمانی منحرف به نام مجاهدین خلق به رغم اطلاع از انحرافات بزرگ آنان و همچنین موضع منفی امام، حمایت‌های مؤثری انجام داده‌اند و بخشی از این حمایت‌ها، از محل وجوهات شرعی بوده است



۱. همان، ص ۲۴۸-۲۴۷.

۲. همان، ص ۲۵۷.



... مثلاً به خاطر دارم که آقای ربانی شیرازی ضمن بحث روایتی خواند که در آن ارزش تولید و تجارت مطرح می‌شد. مجاهدین خشمگین شده بودند که تجارت اصولاً در اقتصاد سالم قابل قبول نیست. خوب، آنها بیشتر جذب اقتصاد مارکسیستی بودند که در آن، تجارت جایی ندارد. مقدار زیادی در همین زمینه بحث می‌شد.^۱

آنجا [در زندان] یک درس قرآنی گذاشتم... فراموش نمی‌کنم، به این آیه از سوره بقره که رسیدیم: «و اذ اخذنا میثاقکم و رفعنا فوقکم الطور» {و آن زمانی را که از شما پیمان گرفتیم در حالی که کوه طور را بالای سرتان قرار داده بودیم...} اعضای مجاهدین خلق معجزه را قبول نمی‌کردند. آیاتی را که جنبه معجزه داشت، نمی‌توانستند تحمل کنند. انتظار داشتند که طوری تفسیر شود که با تحلیل‌های مادی ناسازگاری نداشته باشد.^۲

و در جایی دیگر انحرافات بیشتری را ذکر می‌کنند:

برداشت من در مجموع این است که آنها (مجاهدین خلق) مسلمان بودند که مارکسیسم را هم قبول داشتند. التقاطی بودند و چون اطلاعات عمیقی از اسلام نداشتند تضادی بین اسلام و مارکسیسم نمی‌دیدند. با تحلیل و تفسیرهای نادرست آنها فکر می‌کردند که مبارزه موفق در دنیا فقط مبارزات مارکسیستی است. دانش مبارزه را در انحصار مارکسیست‌ها می‌دانستند و تلاش‌شان این بود که به یک صورتی اسلام را با مارکسیست منطبق کنند. با این باور که اسلام هم همان را می‌گوید که مارکسیسم... آنها نماز می‌خواندند، روزه می‌گرفتند اما در مورد معارف اسلام مثل ما فکر نمی‌کردند.

خد را روح حاکم بر نظام جهان می‌دانستند، در مورد آخرت، ثواب و عقاب، بهشت و دوزخ و... هم حاضر نبودند بحث کنند. در جریان کشته شدن احمد رضایی من در اوین یک سخنرانی کردم که در آن راجع به مقام شهید صحبت شد با اشاره به روایاتی که در آن به مقامات معنوی اشاره شده است، با این تعبیر که ملائکه به استقبال شهید می‌آیند...

۱. همان.

۲. همان، ص ۲۵۹.



بعد از سخنرانی اینها به ما گفتند ما از طرح این بحث‌ها در مقابل کمونیست‌ها شرم‌منده می‌شویم. با طرح بحث‌های مربوط به ماوراء طبیعت مخالف بودند. در تاریخ هم که تحلیل آنها درست یک تحلیل مارکسیستی بود و با ماتریالیسم تاریخی تقریباً هیچ تفاوتی نداشت. در تبیین تکامل هم روی همان اصولی تکیه می‌کردند که در ماتریالیسم دیالکتیک روی آن تکیه می‌شود؛ با تلاشی در جهت چسبانیدن خدا به آن اصول چهارگانه معروف. احساس می‌شد که در همه موارد مارکسیسم اصل است و باید به یک نحوی اسلام را با آن منطبق کرد؛ این انحراف بزرگی است.^۱

جالب اینجاست که ایشان با وجود اذعان به انحرافات مجاهدین خلق، در مورد آنها چنین می‌گویند:

ارزیابی مثبتی از اینها داشتیم؛ نقطه ضعف قابل ملاحظه‌ای به نظر نرسید. بیرون هم که آمدم در موضع حمایت از این جریان بودم. آن روزها جلسه‌ای داشتیم با دوستانی از مؤتلفه مثل عزت‌الله خلیلی، جواد رفیق دوست و توکلی که پیش از این در مقام ایجاد تشکیلات بودیم. از این پس روش دیگری پیش گرفتیم، با این قرار و تصمیم که تشکیلات جدیدی درست نکنیم و بگذاریم نیروها به اینها (مجاهدین خلق) بگردند. خلاصه سیاست کلی ما حمایت از آنها شد، بدون وابستگی حزبی و گروهی و رفتن در تشکیلاتشان.^۲

در حالی که مرحوم امام در برابر انحرافات آنان سرسختی نشان دادند و چنین نظری داشتند:

من آنها را یک جمعیت منحرف و گمراه می‌دانم و به هیچ‌وجه نمی‌توانم آنها را حمایت و تقویت کنم. من خطر اینها را برای اسلام از مارکسیست‌ها بیشتر می‌دانم.^۳

این مطلب از سوی شخص هاشمی رفسنجانی نیز مورد اذعان است:

... سال ۵۴ که رفتم نجف خدمت ایشان، گفتم: «تا به حال ما اصرار داشتیم شما به شکلی اینها را تأیید کنید ولی شما موافقت نفرمودید و

۱. همان، ص ۲۵۰.

۲. همان، ص ۲۵۸-۲۵۷.

۳. سید حمید روحانی، همان، ص ۶۰۰.

تصورمان این بود که اگر خدمت شما بیاایم، در مورد جلب موافقت شما و گرفتن تأیید تلاش می‌کنیم. بعد از انحراف و ارتداد جمعی از آنها حال می‌فهمیم - با آنکه شما از اینها دور بودید و ما در کشور بودیم - حرکت شما صحیح بوده است. ما سه، چهار سالی به اینها کمک کردیم، حالا می‌بینیم سر از کفر در می‌آوردند. این روزها ممکن است تلاش‌های جدیدی برای تأیید گرفتن از شما بشود. تقاضای ما این است که شما همان راه خودتان را ادامه بدهید...»^۱

نکته عجیب اینجاست که آقای هاشمی رفسنجانی از کفر و ارتداد منافقین به رغم کمک‌های سه‌الی چهار ساله خود ابراز تعجب و حذاقل نارضایتی می‌کند در حالی که چنین چیزی از التقاط بعید نیست؛ همچنان که ایشان در جای دیگری در این زمینه اظهار داشته‌اند:

... مصاحبه با تلویزیون درباره سازمان مجاهدین خلق داشتم و از علت انحراف آنها - که همان التقاط رهبران اولی است - صحبت کردم.^۲

در هر صورت سؤال اساسی این است که هاشمی رفسنجانی و دیگر همفکران و هم‌قطاران چرا و به چه توجیهی به رغم اطلاع از انحرافات عدیده و بزرگی که پیش‌بینی خطر آنها برای آینده انقلاب اسلامی کار دشواری نبود کماکان به تقویت و حمایت از سازمان مجاهدین خلق پرداختند؛ در حالی که در هیچ جایی ثبت نشده است که سازمان مجاهدین خلق برای انجام ترورها و اعمال خشونت‌آمیز خود دارای حجت و اجازه شرعی از مجتهدین باشند؟!

حمایت از چنین سازمانی با چنین انحرافات و مواضع خطرناک، دو احتمال دارد؛ یا از روی غفلت صورت گرفته است و یا بر اساس آگاهی و تعمد. انجام اقداماتی از این دست از روی غفلت، به شخصیت باهوش و بافراستی که از هاشمی رفسنجانی به تصویر کشیده می‌شود، خدشه‌ای غیر قابل انکار وارد می‌سازد. مضافاً بر اینکه با شواهد و مدارک پیش‌گفته به هیچ‌وجه نمی‌توان چنین تصویری را معقول دانست. بنابراین منطقی است که اقرار شود هاشمی رفسنجانی با اطلاع کامل از انحرافات این سازمان اقدام به حمایت از آنها کرده است. اطلاع از انحرافات و ادامه حمایت‌ها تنها می‌تواند از روی خیانت و یا از روی تساهل و تسامح به منظور استفاده از همه ظرفیت‌ها برای تحقق انقلاب باشد.

۱. علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، همان، ص ۲۴۸.

۲. کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۰، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۶، ص ۱۰۶.

فرض خیانت منتفی است و به هیچ وجه مورد پذیرش نگارنده نمی باشد و بایستی بر روی روحیه تساهل و تسامح هاشمی رفسنجانی تمرکز نمود. در میان خاطرات ایشان می توان اشاراتی از این قبیل و در تأیید این فرضیه یافت. ایشان در تشریح جریان های موجود در بدنه اعتراضات، به نهضت آزادی می پردازد و می گوید:

نهضت آزادی در مبارزات گذشته و جریان نهضت ملی کردن نفت پیوند عمیقی با بازار داشت که برای حفظ آن، ارزش و اهمیت زیادی قائل بود و نمی خواست پایگاه خود را در بازار و مردم مذهبی - که لشکر اصلی شان در گذشته بوده اند - از دست بدهد، به شرط آن که موضع روشنفکری خود را هم بتواند حفظ کند.

برای ما همین مقدار حضور آنان در مبارزه مفید ارزیابی می شد و راهی بود برای نفوذ به دانشگاه ها و منحصر نشدن نهضت به غیر تحصیل کرده های دانشگاهی و جامعیت قضیه که در وجهه بین المللی نهضت و توجه خبرنگاران خارجی و... سودمند بود.^۱

به نظر می رسد هاشمی رفسنجانی، بیشتر از هر چیز به میزان مفید بودن افراد برای رسیدن به هدف توجه داشته اند. به همین دلیل از انحرافات موجود در اعتقادات و رفتارهای مجاهدین خلق با تساهل و تسامح عبور نموده اند.

نتیجه

امام خمینی (ره) با بینشی عمیق، حمایتی از فعالیت های مسلحانه نکرد زیرا آن را برای جامعه و نهضت اسلامی، زیان بار می دانست. به هیچ وجه حمایتی از منافقین (سازمان مجاهدین خلق) صورت نداد و در برابر اصرارهای فراوان مبارزین داخل برای تأیید و کمک به آنان ایستاد. کمک به آنان را خصوصاً و جوهات شرعی نهی کرد زیرا این التقاطیون را برای اسلام، خطرناک تر از مارکسیست ها می دانست. در مقابل آیت الله هاشمی رفسنجانی از افراد معتقد به مبارزه مسلحانه - هر چند محدود و کنترل شده - بوده است. بر اساس گفته های ایشان، می توان گفت که حتی اکنون نیز ایشان اصل انجام حرکت های مسلحانه بر ضد رژیم طاغوتی را کاری لازم و دارای فلسفه می دانسته اند. از سازمانی منحرف به نام مجاهدین خلق به رغم اطلاع از انحرافات بزرگ آنان و همچنین موضع منفی امام، حمایت های مؤثری انجام داده اند و بخشی از این حمایت ها، از محل

۱. علی اکبر هاشمی رفسنجانی، دوران مبارزه، ص ۱۲۹.



وجوهات شرعی بوده است.

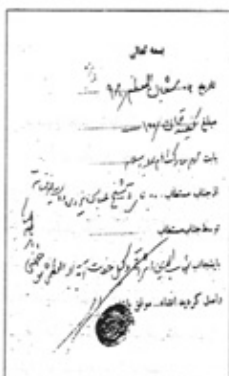
به هر حال باید توجه داشت کمک‌های افراد برجسته روحانی از قبیل هاشمی رفسنجانی باعث تقویت سازمان مجاهدین خلق به لحاظ مالی و انسانی شد. سازمانی که بعدها بسیاری از نیروهای جوان و مذهبی را در معرض ارتداد و یا تهدید سازمان قرار داد. پس از انقلاب نیز باعث کشته شدن هزاران تن از مردم ایران شد. تساهل و تسامح با گروه‌هایی با اندیشه‌های التقاطی مارکسیستی هزینه گزافی بر نهضت، مردم و نظام اسلامی تحمیل کرد. این تجربه تلخ نشان داد که چنین تسامحات و همکاری‌هایی می‌تواند چه پیامدهای سنگینی بر جای گذارد و در مقابل، نظر و اندیشه افرادی چون امام خمینی (ره)، آیت‌الله مصباح یزدی و... را در مورد عدم مسامحه در اعتقادات اصولی و ضروریات دینی تأیید کرد. حال با توجه به این تجربه حمایت از التقاط مارکسیستی، بجا و منطقی است که در مورد تجربه دیگری از نوع التقاط لیبرالی با پیامدها و هزینه‌های مخصوص به خود نگران بود.



تاریخ ۱۲ شعبان السظمه ۱۳۸۱

بسمه تعالی

مبلغ یکصد تومان / ۱۰۰ بابت سهم مبارک
امام علیه السلام از جناب مستطاب آقای
اشیخ عباس یزدی دامت قیوضاته توسط
جناب مستطاب ... به اینجناب شهاب الدین
انزراقی وکیل حضرت آیت الله العظمی آقای
خمینی مد ظله العالی واصل گردید ان شاءالله
موفق باشند.



تاریخ: ۲۷/۵/۵۵ شماره: ۲۲۲/۱۲۲

۲۱۲

از: ۲۲۲

موضوع: شیخ علی کبر هاشمی رفسنجانی

سید احمد خمینی فرزند روح الله خمینی که
در عراق سکونت دارد اظهار داشته شخصی با
مشخصات فوق مبلغی بالغ بر چهل میلیون
تومان جمع آوری و به گروه به اصطلاح
مجاهدین خلق کمک کرده است.



ظرفه رهبر صلوات: خبر به احتمال قوی صحت دارد. با
توجه به اینکه اظهار این مطلب توسط احمد خمینی به
طور کاملاً عسر می بوده لذا در جریان تحقیقات لزوم



بالب توجه به این مسأله نهایت ضرورت را دارد.

نظریه رئیس سناپدنگی: فعلاً در گزارشات متعدد به عرض رسیده است که این حوزه به اصطلاح مذهبی و شرعی از طریق زوار ایرانی کاروانهای هنرنگی اوزاق به عراق حسل می شود و کنترل مسافری و زوار عراقی ضروری به نظر می رسد. نظریه: مراتب جهت اطلاع و تحقیق و هرگونه اقدام مذهبی پیرامون خبر فوق و مطلع نمودن این اداره از نتیجه اقدامات اعلام می گردد.

ملاحظات: مراتب به عرض مقام مدیریت کل رسیدی برنوبت فرمودند چه اداره یکم و کمیته امنکس لا بیشتر تحقیق نمایند! محترماً در صورت تصویب ارسال شود. سید منیر ارسال فرمایید. فتاکفرسا
در کلاس ۲۲۸-۸ ایکنی شود. یزدانی ۲۸۶۱۷

تاریخ: ۲۷/۵/۲۵ شماره: ۲۰۱۲۲۲۲ هـ
پد: ۱۲۸۲۰
از: هـ

موضوع: اظهارات شیخ حسین اطهری کاشانی
تلفظ: ۲۷۱۵/۱۱-۱۲۸۲۰/۲۲۹۶۱

نامبرده بالا که در ساعت ۲۱۱۵ در حسینیه اطهری واقع در دولت آباد شهری بعد از نماز جماعت به منبر رفته بود، در حضور عده ای حدود ۲۰۰ نفر که اکثرآ جوانان بودند، اظهار می نمود اشتب می خواهم در مورد مشرک صحبت کنم و بعد از بحث مفصلی در مورد مشرک، گفت کسی که باعث سلب آزادبهای فردی بشود، کسی که اجازه ندهد مردم خواستههای خودشان را بروز دهند، مشرک است. کسی که می گوید: زنده باد خمینی، جواب او چوب و چماتی و گاز لشک آور و اسلحه است. بابا مردم تو را دوست ندارند، دنیا بلند شده

۱. مقاله گزارش فوق در سده شماره ۱۱۱، ۲۲۲۲۱، نیز آمده بود که از نظر آن خوداری شد.
۲. اصل می گوید.